

افشین زند شاگرد و همکار «ریچارد فرای» در گفت‌وگو با «شرق»:

«فرای» با «نازی»ها مبارزه کرد؛ نه با ایران



ریچارد فرای در کانپرشای شمالی،عکس شرق

آن یک محقق به ندرت چنین فرصتی می‌یابد و وی با موفقیت از آن فرصت استفاده کرد. در اوایل دهه ۱۹۵۰ میلادی که «فرای» در «هاروارد» تاریخ تدریس می‌کرد، صدرالدین آقاخان؛ فرزند امام فرقه شیعه اسماعیلیه دانشجوی وی در مطالعات ایران‌شناسی بود. «فرای» از طریق صدرالدین با پدرش آقاخان آشنا شد و «آقا خان» را متقاعد به بنیانگذاری یک کرسی ایران‌شناسی در هاروارد کرد. همزمان ام‌ای.۶ و سیا در ایران فعال بودند، بساط کودتا را ریخته و مصدق را سرنگون کردند. چندی پس از درخواست «فرای» از «آقاخان» آن کرسی ایجاد شد و در سال ۱۹۵۷ «فرای» به وسیله رئیس دانشکده «مک‌جرج یاندی» که بعد از «هاروارد» در کالیبه «کندی» خدمت می‌کرد، اولین استاد آن کرسی نامیده شد. پس از موفقیت در ایجاد این کرسی «فرای» در ایجاد کرسی در دانشگاه‌های دیگر نیز کوشید، با اینکه برای خود وی هیچ منفعتی ندانست.

«فرای» به‌عنوان استادی که مدرس ایران‌شناسی بود، چه ویژگی‌هایی داشت؟
«فرای» به همراه من سه دانشجوی سطح دکترا داشت. همانند دیگر محققان ایران‌شناس او در سطح کارشناسی درس نمی‌داد، زیرا برایش تکراری و بی‌بهره به نظر می‌رسید. از دو دانشجوی دیگر، یک نفر از مسلمان‌های «ایغور» بود که زیر سلطه و تبعیض چین واقع شده‌اند و دیگری هم از «پارسیان» هند بود. هر دو دلبستگی به تاریخ ایران داشتند اما هیچ کدام فارسی نمی‌دانستند. در هاروارد استادان و حتی برخی مدیران در بخش‌های دیگر دانشکده، از «فرای» حساب می‌بردند. بر سر در دفترش که در طبقه دوم در خیابان «الاهیات «کیمبریج» در ساختمان «موزه سامی» واقع بود، تابلوی «ایراندوست» نصب شده بود و این لقبی بود که علی‌اکبر هخدا به او داده و برایش بسیار گرمای بود. مجاور آن دفتر کلاس کوچکی با یک تخته سیاه متوسط بود که برای ما سده‌اندشجوی و او کوچک بود اما معمولاً وی جدا با تکتک ما کلاس برپا می‌کرد. بنا به ترجیح «ریچارد فرای» در کلاس و در حین کار وی را «دیک» (که در انگلیسی مخفف ریچارد است) خطاب می‌کردیم. در مجامع وسیع‌تر و بین دیگر محققان «دکتر فرای، فقط «فرای» خوانده می‌شد چون «دیک» آدم‌مانی بود. در برخی محافل و مجامع، ایرانیان ترجیح می‌دادند او را «ریچارد» خطاب کنند. وقتی در ابتدا «فرای» از من جویا شد که هدفم از ایران‌شناسی چیست، گفتم که هدفم فقط مطالعه ایران‌شناسی به سبکی که معمولاً در دانشگاه‌های غرب اجرا می‌شود نیست، بلکه توأم با آن این است که در راه مطالعات و تحقیقات ایران‌شناسی اصول ابدی تاریخ فرهنگی ایرانی-اسلامی ایران را جویا شوم. او از این حرف استقبال کرد که حسن نیت و خوی نیکوی وی را به من رسانید.

«خطرهای خاصی از دوران تحصیل باو دارید؟

اندکی بعد از شروع تحصیل در ۱۹۸۵، از بین محققان و همکاران قدیمی «فرای»، «محمد داندامایف» از شوروی آمد تا درباره پول و بانکداری در ایران باستان سخنرانی

طی سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ در جنگ جهانی دوم «ریچارد فرای» در سازمان ا.و.ا.س. خدمت می‌کرد؛ سازمانی که وظیفه‌اش مقابله با آلمان نازی و ژاپن بود. سازمان سیا دو سال بعد از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۷ تأسیس شد و «فرای» در آن کار نمی‌کرد. نمی‌توان گفت تسلسل یا پیوستگی بین این دو سازمان وجود داشت

کند. محل سخنرانی «کالج ولزلی» بود، یکی از برجسته‌ترین دانشگاه‌های دخترانه آمریکا که از جمله معروف‌ترین فارغ‌التحصیلان آن هیلاری کلینتون است. احتمال می‌رفت ۱۵۰ نفر برای سخنرانی بیایند اما معلوم شد کلاس‌ها تعطیل هستند و روی هم‌رفته پنج‌هفت‌نفر نیامده بودند که چهارنفرش ما بودیم. پس از خاتمه برنامه، متوجه شدم همه از پارکینگ درآمنند، جز «فرای». نگران شدم، دیدم بهتر است قبل از اینکه بروم مطمئن شوم ماشینش خراب نشده باشد و خود را می‌تواند به خانه برساند. پس از دو، سده‌قده سبر، ناگاه «فرای» از پارکینگ خاکی سوار یک «فولکس واگن گلف» قراضه‌ای که بدنه‌اش پر از صدمه بود، بیرون آمد. مانند آنکه از پیٔ حلبی ساخته شده بود. موتورش صدای عجیبی می‌داد. چشتم به من افتاد و متوجه شدم از من خجالت کشید. وی صبر کرده بود ما رفته باشیم و ماشینش را نبینیم. در آن لحظه حس کردم که احترام‌به او به بیشتر شد. روزهای بعد که او دریافت احترامش کم نشده بلکه بیشتر هم شده، چهارش ملوژ را لبخند بود. پس از این تجربه و با گذشت زمان و شناخت بیشتر «ریچارد فرای» در حین مطالعات ایران‌شناسی، این حقیقت به من نمایا شد که وی مانند یک انسان معمولی آمریکایی باطن و ظاهرش یکی است. «فرای» محققان و دوستان قدیمی‌اش را از ایران هم به سه «هاروارد» دعوت می‌کرد، مانند آقای سکندر امان‌اللهی که اکنون تا آنجایی که به خاطر دارم در شیراز تدریس و تحقیق می‌کند. از آقای امان‌اللهی در «هاروارد» بسیار استقبال شد.

در بین دانشگاهیان و متفکران آمریکا مخالفان «اسیا» زیاد هستند. قواعد دانشگاه «هاروارد» هم اعضای دانشگاه را از دریافت پول مخفیانه از «اسیا» منع می‌کرد. در

آن دوران، یک دسته مدرک محرمانه در اختیار خبرنگارنه دانشگاهی «کریمسون» در هاروارد قرار داد گرفت که نشان می‌داد رییس وقت مرکز مطالعات خاورمیانه، شخصی به نام نادو سفران، از سازمان «اسیا» پنهانی پول دریافت می‌کرده است. با

اینکه این مبلغ ۱۵۰هزار دلار بیشتر نبود (به پول امروز، ۳۳۰هزار دلار)، «فرای» با اصرار خواستار استعفا وی شد.

«فرای تا چه حد پیگیر مسایل ایران بود؟

«ریچارد فرای» بارها ازروزی خود را در ۳۰سال گذشته برای ایران به من بیان کرد. پیوسته آرزومند بود که در ایران فضای باز مطبوعاتی تقویت شود. وی آرزو داشت جوی به وجود آید که متفکران و دانشگاهیان درباره مسایل جامعه بر اساس ارزش‌های

شرق؛ افشین زند، دانشجوی پیشین ریچارد فرای در رشته ایران‌شناسی بوده است اما رابطه آن دو طی ۳۰سال گذشته از سطح استاد و شاگردی فراتر رفت و به دوستی خانوادگی و همکاری بین آن دو بدل شد. زند دوران کودکی را در تهران، اندیمشک و دزفول گذراند و تا ۱۵سالگی در ایران مشغول به تحصیل بود اما چهارسال آخر دبیرستان نزد عمویش در انگلستان رفت. پس از آن در لندن به خانواده‌اش که از ایران آمده بودند، ملحق شد و همگی عازم آمریکا شدند و در شهر کمبریج، واقع در ساحل شرقی آمریکا سکونت گزیدند. او در سال ۱۹۸۲ مدرک کارشناسی را در رشته الکترونیک دریافت کرد اما به دلیل علاقه‌ای که به ایران‌شناسی داشت، از سال ۱۹۸۵ به‌مدت هشت‌سال دانشجوی ریچارد فرای در رشته ایران‌شناسی دانشگاه هاروارد شد تا اینکه در سال ۱۹۹۳ دکترا ی خود را در زمینه مطالعات ایران‌شناسی دریافت کرد. تازه‌ترین کتاب او قرار است با عنوان «جفرسن و کوروش بزرگ، در ماه‌های آینده به چاپ برسد. به دلیل شناخت زند از فرای، به سراغ او رفتم تا درباره دغدغه‌های این ایران‌شناس طی سال‌های گذشته و علاقه‌اش به ایران با او صحبت کنیم.

«با ریچارد فرای، چگونه آشنا شدید؟

آشنایی من با «ریچارد فرای» از آنجا آغاز شد که خانواده من پیش از انقلاب در شهر «کمبریج» - در ساحل شرقی آمریکا - سکونت گزید و دکتر «فرای» در دانشگاه «هاروارد» آن شهر کرسی «ایران‌شناسی» داشت. در آن زمان؛ مرحوم پدرم در مرکز مطالعات مدیریت ایران (آی.سی.ام.اس) تدریس و تحقیق می‌کرد. من هم پس از گذراندن دوره دبیرستان در انگلستان، چندین پذیرش از دانشگاه‌های مختلف داشتم. از آنجا که آرزوی پدرم این بود که در زمینه مهندسی و علوم تحصیل کنم، دانشگاه «ام‌ای.تی» را انتخاب کردم منتها با نگاهی به هاروارد و به‌خصوص تحصیل در ایران‌شناسی تحت نظر پروفیسور «ریچارد فرای»، در دوران رشد و نوجوانی، پدرم علاقه خاصی به تاریخ باستان و فرهنگ ایران داشت. همیشه حس می‌کردم که آخرش یایم به ایران‌شناسی و هاروارد باز خواهد شد. با این همه، «ام‌ای.تی» وزنه سنگینی بود و هر دو را در یک زمان، نمی‌شد بلند کرد. من با رفتن به سخنرانی‌ها و همایش‌های ایران‌شناسی که دکتر «فرای» و دیگر محققان در آن شرکت داشتند، در آن موقع دریافتم به‌عنوان یک ایرانی جوان باید خود را تا حد قابل توجهی آماده کنم تا بتوانم با اساتدها و محققان ایران‌شناسی درست گفت‌وگو کنم. همواره بسیاری از منابع تاریخ ایران در زبان‌های خارجی و در دست اروپاییان و آمریکاییان بود است اما می‌خواستم راه‌های نخستین ورود به ایران‌شناسی را از دید ایرانیان انتخاب کرده باشم. چند کلاس علوم انسانی در دانشگاه هاروارد نیز انتخاب کردم. پس از فارغ‌التحصیلی از «ام‌ای.تی»، شب‌ها و آخر هفته‌ها شروع به خواندن تاریخ و ادبیات فارسی کردم. پس از چند سال وقتی که به نظر می‌رسید به حد لیسانس در ایران‌شناسی پیشرفت کرده بودم برای اولین‌بار در مارس ۱۹۸۴ با «ریچارد فرای» ملاقات کردم. ملاقاتمان در کنفرانس انجمن مطالعات خاورمیانه بود که هر دو آنجا بودیم؛ من به‌عنوان شنونده وی و به‌عنوان سخنران اصلی. پس از دو، سه هفته آشنایی و گفت‌وگو درباره ایران‌شناسی، وی علاقه‌مند شد که دانشجوی او در ایران‌شناسی شوم. قبل از اینکه من تصمیم بگیرم و پاسخ دهم، به اساتدها و دانشجوهای می‌گفت افشین زند دانشجوی من است، وقتی از من پرسیدند، من در ابتدا تأیید نکردم و ندانسته وی را از خود رنجاندم. خوشبختانه به‌زودی آن کدورت برطرف شد. به خاطر دانشم که پشت جلد یکی از کتاب‌های قدیمی «فرای» نوشته شده بود که او طی جنگ جهانی دوم در سازمان «ا.و.ا.س.اس» کار می‌کرده است. یکی از دوستان قدیم پدرم از «آی.سی.ام.اس» (مرکز مطالعات مدیریت ایران)، در «کیمبریج» در معرفی «ریچارد فرای» به کانون ایرانیان شهر بوستن (مجاور و جنوب «کیمبریج») ذکر کرد که او در زمان جنگ جهانی دوم در سازمان اطلاعاتی آمریکا خدمت می‌کرده است. حضاری در آن جمع از حقایقی که اینجا ذکر شده مطلع نبودند و «ا.و.ا.س. اس» را با «اسیا» اشتباه گرفتند. این باعث توضیح دکتر «فرای» شد. وی گفت که ده‌ها سال پیش تماسش با «اوانگتن» - به معنای دستگاه دولتی آمریکا-قطع شده بود.

«چرا «فرای» در جنگ جهانی دوم برای سازمان اطلاعاتی «ا.و.ا.س.اس» کار می‌کرد؟

طی سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ در جنگ جهانی دوم، «ریچارد فرای» در سازمان ا.و.ا.س. خدمت می‌کرد؛ سازمانی که وظیفه‌اش مقابله با آلمان نازی و ژاپن بود. سازمان سیا دو سال بعد از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۷ تأسیس شد و «فرای» در آن کار نمی‌کرد. نمی‌توان گفت تسلسل یا پیوستگی بین این دو سازمان وجود داشت زیرا وقتی ا.و.ا.س.اس، وجود داشت هنوز فکر سیا و برنامه‌ای برای به وجودآوردن سیا ریخته نشده بود و طی این دو سال، سازمان دیگری تأسیس شده بود. در ۳۰سال گذشته آنچه مشاهده کردم و در برهه دوران پیشین تر یاقتم نشانگر هیچ‌گونه دخالت «ریچارد فرای» در کار جاسوسی نبوده است.

«دلبستگی او به ایران چقدر بود؟

دلبستگی عمیق «فرای» به فرهنگ و مردم ایران آشکار بودم. تفاوت او با اکثریت محققان دیگر محسوس بود. برای اکثریت شرق‌شناسان، تحقیق صرفاً حرفه و پیشه بود و چندان دلبستگی در آنها دیده نمی‌شد. در صورتی که «ریچارد فرای» با جان و دل این کار را می‌کرد. بیشتر ایران‌شناسان غربی، فارسی نمی‌دانستند و نمی‌توانستند گنجینه ادبیات و فلسفه ایران را ببخوانند.

در ایران‌شناسی، من جویای آن ایده‌آل بودم، تا حدی که در یک انسان ممکن است میسر باشد. این را در «ریچارد فرای» یاقتم. علاقه در مورد فرهنگ ایران و تاریخ باستان به حد وفور در «ریچارد فرای» مشاهده می‌شد. دکتر «فرای» ایران‌شناسی پیتناز و دارای کرسی‌ای خودساخته بود، نه مزدبگیر دولت یا سازمان‌های وابسته به

شنبه • ۱۷ خرداد ۱۳۹۳ • سال یازدهم • شماره ۲۰۳۲ • ۷

شرق روزنامه

فرهنگ

لطفی مصداق «استاد کامل» بود	صفحه ۸
آخرین گفت‌وگوی ارنستو لاکائو	صفحه ۹
روزنامه	صفحه ۱۰

یاد بعضی نفرات

۷۲ روز از مرگ فرای گذشت

ایران دوست و «صدای سکوت»

فرزانه ابراهیم‌زاده

امروز دقیقاً ۷۲ روز از درگذشت ریچارد نلسون فرای می‌گذرد. او هفتم فروردین امسال (۲۷ مارس ۲۰۱۴) در ۹۴سالگی در آمریکا درگذشت و با وجود اینکه وصیت کرده بود به‌عنوان یک «ایران‌دوست» در اصفهان دفن شود، ولی تاامروز تنها چیزی که در این‌باره از مسوولان مربوطه شنیده شده، صدای سکوت بوده است. ۷۲روز از نگه‌داری پیکر ریچارد فرای در یک سردخانه در بوستون ماساچوست، نزدیک هاروارد می‌گذرد.

پیکر ایران‌شناس برجسته آمریکایی در حالی در کشمکش انتقال یا عدم انتقال به ایران قرار دارد، که گره ناگشوده تدفین این ایران‌شناس در اصفهان یا جایی غیر از آن ناگشوده است. طی هفته‌های اخیر زمزمه‌هایی مبنی بر احتمال سوزاندن جسد فرای شنیده می‌شود؛ با این حال این خبر هنوز به طور رسمی از طریق هیچ کانالی تأیید نشده است. ظاهراً ریچارد فرای خود قبل از مرگ پیش‌بینی می‌کرد خانواده‌اش بر سر اجرای وصیتش در ایران با چالش مواجه شوند.

او در تاریخ ۱۲ اکتبر ۲۰۱۰، نامه‌ای تحت عنوان «درباره مرگ و خاکسپاری» به دوست و همکارش افشین زند نوشته بود که در بخش‌هایی از نامه آمده است: «من جاسوس نیستم. ایرانی‌ها مرا خوب می‌شناسند.

سابقه من مشخص است. همه‌چیز از زمانی شروع شد که به‌عنوان مدیر موسسه آسیا در دانشگاه پهلوی آن زمان (دانشگاه شیراز) فعالیت می‌کردم، موسسه‌ای که توسط آرتور پوپ در نیویورک بنا شده بود. آن زمان زندگی من در شیراز و فعالیت‌بر در ارتباط با آسیا و ایران، شناخت مرا از فرهنگ و تمدن این کشور بیشتر کرد و سال‌ها زندگی در ایران، عشق مرا به این کشور فروزی بخشید. به‌همین‌دلیل تصمیم گرفتم برای تکمیل عقشم به ایران، بعد از مرگم در ایران دفن شوم، اگرچه متولد



ریچارد فرای به همراه پدرانش ویلیام (سمت راست)

سوئد هستم اما بیشتر از هر جای دیگر، به ایران احساس تعلق می‌کنم و فکر می‌کنم این حق زیادی نباشد. اصفهان، بیشتر از سایر شهرهای ایران، مورد علاقه من قرار گرفت؛ شهری که سال‌ها پایتخت صفویه بود و سرشار از نمادهای ایرانی و اسلامی است.» در ادامه نامه آمده است: «درست زمان ریاست‌جمهوری خاتمی بود که درخواستم برای دفن‌شدن در کناره زاینده‌رود را دوباره مطرح کردم و ایشان نیز استقبال کردند و شهردار وقت اصفهان و استاندار آن زمان اصفهان نیز موافقت کردند که این اتفاق بعد از مرگم صورت گیرد. زمان رییس‌جمهوری احمدی‌نژاد نیز، او حتی خانهای در اصفهان به من بخشید که این حق را به من داد تا آخر عمر در اصفهان زندگی کنم و من هشتمین آگوست ۲۰۱۰ به اصفهان آمدم. اتمام اینکه برای سیا فعالیت می‌کردم و چیزهای دیگر شبیه این اقا وارد می‌کنم.»

طی دوامه گذشته گروه‌های زیادی خواهان اتمام وصیت‌نامه فرای در ایران شده‌اند. شخصیت‌های سیاسی همچون علی مطهری نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی از دیگر افرادی بود که خواهان اجرای این وصیت و صدور اجازه دفن فرای شده بود. ۲۲۳ استاد ایرانی از دانشگاه‌های مختلف هم، ماه گذشته در نامه‌ای خطاب به رییس‌جمهور خواستند تا به اجرای‌شدن وصیت «ریچارد فرای» - ایران‌شناس آمریکایی - و دفن او در کنار زاینده‌رود اصفهان عمل کند.

در این نامه خطاب به حسن روحانی آمده است: «استاد ریچارد فرای، ایران‌شناس مشهور و خمتنگزار صادق تاریخ و فرهنگ ایران که در ۶۰ سال گذشته، خدمات درخشانی در شناساندن فرهنگ و تاریخ ایران و به‌خصوص نقش آن در بسط تمدن اسلامی داشته است، اخیراً به رحمت ایزدی پیوست. بنا به وصیت آن مرحوم، قرار است پیکر او در شهر اصفهان و در کنار زاینده‌رود به خاک سپرده شود.

کوشش‌های اینگونه افراد در چند دهه اخیر باعث شده که با وجود تبلیغات بسیار نامساعد رسانه‌ها، مفهومی به‌عنوان فرهنگ غنی ایرانی از جوامع غربی شکل گرفته و گسترش یابد، به‌طوری که حتی سیاستمداران دنیای غرب نیز همواره با احترام فراوان از فرهنگ غنی ایران یاد می‌کنند.

جامعه دانشگاهی ایران با توجه به سال فرهنگ، از جنباعالی و دولت محترم انتظار دارد که نسبت به اجرای وصیتنامه استاد ریچارد فرای با احترام و تشریفاتی که شایسته آن خمتنگزار عزیز است، اقدام لازم انجام شود. طبیعی است که تعلل در این امر، نتایج ناگواری برای منافع ملی و سابقه فرهنگی کشور خواهد داشت.»

به اعتقاد چهره‌های فرهنگی ایرانی با توجه به تلاش‌های پروفیسور فرای به فرهنگ و تمدن ایرانی باید به وصیتنامه فرای عمل شود و زمینه‌ای برای دفن او در ایران فراهم شود؛ هرچند سیاسی نگاه‌کردن به وصیتنامه‌ای و انتقال پیکر فرای به ایران صورت‌مساله را تغییر داده است.

کتابخانه

آخرین بازمانده نسل ایران‌شناسان

ریچارد نلسون فرای، یکی از آخرین افراد نسل ایران‌شناسانی بود که بعد از جنگ دوم‌بین‌الملل به‌شناخت‌سرزمینی با بیش از ۱۰هزارسال تاریخ مدون علاقه‌مند شدند و در پی شناخت آن به ایران‌زمین قدم گذاشتند او یکی از مهم‌ترین ادامه‌دهندگان راه ایران‌شناسان بزرگی چون آرتور کریستنسن، آرتور پوپ، رمن گیرشمن، اوسمند و حتی باستان‌شناسانی چون دمورگان، اشمیت و آندره گدار بود که هرچند به بهانه کشف نفت وارد این سرزمین شدند اما به زودی پی بردند که زیر خاک این سرزمین ایران دیگری است که ارزشش بیشتر از طلای سیاهی است که از خاک ایران بیرون می‌زند.این گنجینه تمدن بزرگی بود که هنوز هم شناخت زوایای پنهان آن ادامه دارد و باسخت‌های زردی را در لایه‌های پایین‌تر خود پنهان کرده است. فرای فروردین ۹۳ چشم از جهان فروبست اما آنچه از او ماند تلاشی بود که برای شناخت و فهم درست فرهنگ و تمدن ایرانی در طول بیش از ۶۰سال اتمام داد او در سال ۶۸ در گفت‌وگویی که باولی نصر پسر دکتر سیدحسین نصر انجام داده بود، از ایران‌شناسی و زوایای آن گفته بود. گفت‌وگویی که تا بعد از مرگ حوادثی که برسر وصیت‌نامه‌اش پیش آمد به فارسی منتشر نشد. اما در روزهای که ماجرای دفن یا عدم‌دفن او در ایران مطرح بود، تاریخ ایرانی این مساجحه را به فارسی ترجمه کرد. او در این مساحبه بلند درباره علت علاقه‌مندیش به تاریخ و فرهنگ و ایران گفته است: «با جنگ‌جهایی دوم بود که من شروع به خواندن فرهنگ ایرانی کردم من سال۱۹۳۸ در پرینستون عربی و فارسی می‌خواندم و سال ۱۹۴۱ دیگر فقط فارسی، در نتیجه علاقه من برمی‌گشت به خیلی سال قبل».

در آن زمان آنگونه که فرای گفته؛ دانشگاه پرینستون تنها جایی بود که فارسی‌مدرن، زبان فارسی‌نو، در آنجا تدریس می‌شد: «در دانشگاه کلمبیا زبان کهن اوستایی و فارسی قدیم و هرازگاه هم فارسی‌مدرن را درس می‌دادند اما جزو درس‌های عادی و مدرس نبود. در جاهای دیگر ممکن بود گاهی دیار-تمان‌ها یا دوره‌های زبان‌شناسی، فارسی قدیم یا اوستایی را درس بدهند اما فارسی‌نو هیچ‌جا درس عادی و مرتب دانشگاهی نبود، درواقع هیچ‌چیز مربوط به ایران جزو درس‌های عادی و مرتب دانشگاهی نبود»، او با تلاش فراوان و با کمک دوستانی که داشت زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را آموخت. فارسی نو را با مهدی مسملر که فیلادلفیا زندگی می‌کرد و برای تدریس می‌آمد به پرینستون و مدرسان باستان هم آلبرت آلمستد در خصوص تاریخ عهد هخامنشیان بود و کتابی به عنوان تاریخ شاهنشاهی هخامنشیانش تا پیش از نگارش تاریخ هخامنشیان پیرپریان مهم‌ترین منبع این سلسله تاریخی بود.

اما تلاش‌های فرای باعث شد کرسی تاریخ شاهنشاهی هخامنشیانش تا پیش از نگارش تاریخ هخامنشیان پیرپریان مهم‌ترین منبع این سلسله تاریخی بود. سال به «واکر» روی آورد و در اواخر سال ۲۰۱۳ از صدایی چرخدار سبک ناشو استفاده می‌کرد. چند سال بود که نمی‌توانست درست از پله‌ها بالا برود. متأسفانه خانه من در طبقه همکف حمام‌نداشت.

چند سال پیش، کارخانهای در جنوب «لس‌آنجلس» تأسیس کردم و هر دو، سه هفته به آن سر می‌زدم. به دلیل ترافیک سنگین لس‌آنجلس در آن کارخانه یک آپارتمان کوچک داشتم که به‌عنوان دفتر هم از آن استفاده می‌کردم. ایران‌شناسان و دیگر رفقا به من سر می‌زدند. وقتی در «لس‌آنجلس» بودیم با «فرای» در آن دفتر کار می‌کردیم. طبق عادت‌هایی که ضمن زندگی در ایران اتخاذ کرده بود، بعد از ناهار که من به امور کارخانه رسیدگی می‌کردم، او در آن آپارتمان نیم‌ساعتی چرت می‌زد.

در کار نوشتن کتاب «جفرسن و کوروش بزرگ» همکاری ما نزدیک‌تر از همیشه شد. به این فکر افتادم که خانه دیگری تهیه کنم تا وی بتواند در آن جای گیرد و ملاقات با همکاران و مصاحبه‌ها راحت‌تر انجام گیرد. یادم آمد قریب ۷۰سال پیش آرتور پوپ، استاد پیشین و سلف فرای، قبل از من همین‌جا خانه ایران‌شناسان را تأسیس کرده بود و اکنون همان نیازها چنین راحل‌ها را ایجاد کرده بود. انگار تاریخ در حال تکرار بود. در ضمن لازم بود این خانه حمای مطابق با وضعیت جسمی «فرای» داشته باشد. این ایده را با «فرای» در میان گذاشتم و او بسیار استقبال کرد. درجست‌وجو برای خانهای با چنین مشخصات رفتم اما پیدا نشد. مقاطعه‌کارها گفتند برای ساختن چنین حمای مستلزم جوازهای متعددم و سه‌ماه زمان می‌برد. او تا روزهای آخر عمرش، هر دو، سه هفته از من می‌پرسید آیا درست شد، آیا درست شد؟

فرای تا چه حد پیگیر مسایل ایران بود؟

موروثی ایرانی- اسلامی در رسانه‌ها، تفکرات و نظریات خود را ارایه دهند. «فرای» چندی پیش، قبل از رخدادی که پس از چند ماه منجر به درگذشت وی شد، بر آن شد نامه‌ای را که مدتی دربرامش صحبت می‌کردیم و درصدد بود به دولت ایران بنویسد، همراه ضمیمه‌ای نوشته و آن را به وزارت امور خارجه ایران بفرستد. مضمون آن، راهکاری مسالمت‌آمیز و فرهنگی برای بهبود مناسبات ایران و آمریکا بود. اواسط دسامبر ۲۰۱۳ کادر برجسته‌ای تعیین کردیم و متن نامه هم کامل شد. چون نمی‌دانستیم که با پست معمولی می‌آنجا می‌رسد یا نه، صلاح دیدیم که به پست دیپلماتیک سپرده شود. آن نامه و ضمیمه را اوایل ژانویه ۲۰۱۴ شخصاً به «نیویورک» بردم. طی ملاقاتی در روز بعد تحویل نمایندگی ایران در «سازمان ملل» دادم. نمایندگی با احترام آن را پذیرفتند و ترتیب تحویل را دادند. طی ملاقات‌های پیاپی در ۱۲۰سال اخیر در تشریح حقایق تاریخی، فرهنگی و سیاسی و تجزیه و تحلیل مسایل با یکدیگر، نظر استاد «فرای» و من در این موارد به هم نزدیک‌تر شد. در کنفرانس‌ها با همکاران ایران‌شناسی ملاقات می‌کردیم و در دانشگاه‌نطق‌هایی برای وی در ایران‌شناسی ترتیب می‌دادیم.

« شما به همراه «فرای» بنیادی تأسیس کرده بودید. این بنیاد چه فعالیت‌هایی انجام می‌دهد؟

از همکاری‌های مشترکمان در زمینه ایران‌شناسی در ۱۰سال گذشته، بنیادی کوچک و غیررسمی، به وجود آمد. برای انتشار کارهای گذشته وی و محصولات کارهایمان برای این بنیاد وبسایتی به وجود آوردیم و نام وی را بر آن نهادیم. دانشگاه هاروارد به «فرای» ارج گذاشته بود و دفتری در طبقه سوم ساختمان مهم‌ترین کتابخانه خود (برای علوم‌انسانی) که «وایدر» نامیده می‌شود به وی داده بود. ما در آن دفتر کار می‌کردیم. ساخت وبسایت مذکور را در دفتر مذکور شروع کردیم و بعدها طی سال‌ها با چندین جلسه دیگر و ایمیل و تلفن آن را ادامه دادیم. ویرایش مقاله‌هایش را برای گذاردن روی وبسایت انجام می‌دادم. با وجود جزئیات کار فنی وبسایت، «فرای» شوق داشت خودش آن را بیاమوزد که گاهی هم کارهای فنی کند. پس از مدتی که فوت‌وفن ساختن وبسایت را به وی نشان دادم، دریافت که جزئیات کار خسته‌کننده است. در آن کتابخانه تقریباً سمیملیون کتاب جا گرفته بود (بقیه در انبارهای مدرن خارج از خود کتابخانه بودند). یک خلاصه ۱۲۰۱صفحه‌ای از کتابمان را روی وبسایت کارهای ما در این مدت مستندهای علمی بود، شامل مجموعه‌ای نشانگر شکل گرفتن ارزش‌ها و فرهنگ ایران در دنیای مادی، مستندی از وضع ایران و نشانگر نتیجه به‌عمل‌آوردن ارزش‌ها و فرهنگ ایران در اداره کشور و در سال گذشته کتابی درباره جفرسن و کوروش بزرگ. در این کتاب به‌طور مستند و علمی نشان می‌دهیم که چگونه بنیانگذاران آمریکا، به‌خصوص جفرسن، از فرهنگ ایران، به‌خصوص از کوروش بزرگ، الهام گرفته‌اند. یک خلاصه ۱۲۰۱صفحه‌ای از کتابمان را روی وبسایت گذاشتیم. وی در وصیتش از من خواسته است که کتاب را انتشار دهم و سرپرستی کارهای پژوهشی و وبسایت را ادامه دهم.

«خطارهای از زندگی در ایران تعریف می‌کرد؟

با وجود گذشت سال‌ها «فرای» همیشه خطاره خوبی از دوران زندگانی در ایران داشت. همیشه از میهمان‌نوازی ایرانیان تعریف می‌کرد. یکی‌هو بار از ملاقاتش در قم با آیت‌الله بروجردی تعریف کرد. گاهی وقتی اینجا سوار «بنز» من می‌شدیم یاد «بنز» خودش در ایران می‌افتاد که وقتی خراب می‌شد چگون‌ه مردم همیشه به کمکش می‌آمدند. در سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ با همسر پیشینش در شیراز زندگی کرده بود و به همین دلیل خود و فرزندانش خطاره خوشی از شیراز داشتند. دختر «ریچارد فرای» هنوز یاد خیابان‌های شیراز را دارد و کمی فارسی یادش است. پسر بزرگش «جف» در آن زمان در ایران به دبیرستان می‌رفت. متأسفانه وی حدود سه‌سال پیش در خواب درگذشت. در آن روزها «فرای» زمین خورده بود و در بیمارستانی در «کیمبریج» بستری بود، به همین دلیل از من خواست به ختم پسرش در «لس‌آنجلس» بروم و جایی او صحبت کنم. بچه‌هایش ازروزی دیدن دوباره ایران را، حال با بچه‌های خود، دارند و چندین بار این را با شوق به من گفته‌اند.

«وسعتی او در سال‌های آخر چگونه بود؟

طی ۱۰سال اخیر «ریچارد فرای» تدریجاً زبانمزد تکیه بر عصا شد. پس از چند سال به «واکر» روی آورد و در اواخر سال ۲۰۱۳ از صدایی چرخدار سبک ناشو استفاده می‌کرد. چند سال بود که نمی‌توانست درست از پله‌ها بالا برود. متأسفانه خانه من در طبقه همکف حمام‌نداشت.

چند سال پیش، کارخانهای در جنوب «لس‌آنجلس» تأسیس کردم و هر دو، سه هفته به آن سر می‌زدم. به دلیل ترافیک سنگین لس‌آنجلس در آن کارخانه یک آپارتمان کوچک داشتم که به‌عنوان دفتر هم از آن استفاده می‌کردم. ایران‌شناسان و دیگر رفقا به من سر می‌زدند. وقتی در «لس‌آنجلس» بودیم با «فرای» در آن دفتر کار می‌کردیم. طبق عادت‌هایی که ضمن زندگی در ایران اتخاذ کرده بود، بعد از ناهار که من به امور کارخانه رسیدگی می‌کردم، او در آن آپارتمان نیم‌ساعتی چرت می‌زد.

در کار نوشتن کتاب «جفرسن و کوروش بزرگ» همکاری ما نزدیک‌تر از همیشه شد. به این فکر افتادم که خانه دیگری تهیه کنم تا وی بتواند در آن جای گیرد و ملاقات با همکاران و مصاحبه‌ها راحت‌تر انجام گیرد. یادم آمد قریب ۷۰سال پیش آرتور پوپ، استاد پیشین و سلف فرای، قبل از من همین‌جا خانه ایران‌شناسان را تأسیس کرده بود و اکنون همان نیازها چنین راحل‌ها را ایجاد کرده بود. انگار تاریخ در حال تکرار بود. در ضمن لازم بود این خانه حمای مطابق با وضعیت جسمی «فرای» داشته باشد. این ایده را با «فرای» در میان گذاشتم و او بسیار استقبال کرد. درجست‌وجو برای خانهای با چنین مشخصات رفتم اما پیدا نشد. مقاطعه‌کارها گفتند برای ساختن چنین حمای مستلزم جوازهای متعددم و سه‌ماه زمان می‌برد. او تا روزهای آخر عمرش، هر دو، سه هفته از من می‌پرسید آیا درست شد، آیا درست شد؟

جوی به وجود آید که متفکران و دانشگاهیان درباره مسایل جامعه بر اساس ارزش‌های